

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

وجود

چکیده

همیشه در طول تاریخ حق و باطل در مقابل یکدیگر ایستاده اند و مبارزه کرده اند اما پیوسته باطل سعی کرده از موثر ترین راه حیل و امکره خود را پیاده نماید تا نهایتاً فرزند آدم را از راه صراط مستقیم منحرف نماید امروزه شکل درگیریهای حق و باطل بسیار پیچیده و ترکیبی شده خودشان میگویند * (کامپلکس و هایبرید) به عبارت ساده از همه امکانات خود در همه جوانب و شئون استفاده میکند تا به مقاصد شوم خود برسند.

آنها بیشترین و مهمترین زمینه سیاستهای فریبکارانه خود را در بخش شناختی اعمال مینمایند یعنی همان عاملی که انسان بوسیله آن تصمیم می گیرد و عمل میکند.

همه شبکه های ارتباطی و رسانه های اجتماعی خود را در این طریق بکار میگیرد تا بیشترین جذب را داشته باشد و بیشترین نتیجه را به خیال پلید خویش دریافت نماید.

اما وظیفه جبهه حق چیست ؟

بایستی تمام تلاش خود را در همین زمینه و بستری که جناح باطل گسترده به عمل آورد تا توطئه های او را خنثی کند یعنی همان جهاد تبیین، به معنی استخراج حقایق سره از القائنات نا سره دشمن که در کلیه رسانه های اجتماعی وی ارائه میشود همه آن باصطلاح واقعیاتی که در این بستر تبلیغی (پروپاگاندا) ارائه میشود و حقیقت ندارد.

با تحقیقی که به عمل آمده ریشه بسیاری از سوء عملکردها در بسیاری از جوامع، ابهاماتی است که در بنیادهای فکری و اعتقادی افراد بی پاسخ مانده و لذا به باورهای سست و بی پایه خیالی و موهومی روی آورده اند.

از آن جهت سعی میشود در این سلسله مقالات از بعضی موضوعات ریشه ای آغاز نموده و تا آنجا که میسر شد به زمینه های مبتلا به و به روز بپردازیم .

به دنبال مقاله قبل که در آن تا حدودی با مفهوم حق و باطل ، آشنا شدیم در این مقاله به اصل وجود و آفریدگار و پروردگار عالم میپردازیم.

لازم به ذکر است که محتوای این مقالات بر اساس تدبر در قرآن و با تکیه بر تفسیر نورانی تسنیم حضرت آیت الله جوادی آملی تهیه میگردد .

واژه های کلیدی

وجود، هستی، خالق ، پروردگار ، عالم

خطبه نورانی حضرت فاطمه زهرا (س)

درباره خطبه نورانی «فدکیه» وجود مبارک حضرت فاطمه(سلام الله علیها) آن جمله را معنا کنیم که امیدواریم خطبه «فدکیه» آن حضرت هم مثل خطبه غدیریه پدر بزرگوارش(سلام الله علیهما) درسی بشود. آن خیلی اصرار شد - الحمدلله - رواج پیدا کرد درسی شد عده‌ای بحث می‌کنند درس می‌خوانند. این خطبه «فدکیه» هم باید همین طور بشود. در آغاز خطبه «فدکیه» وجود مبارک زهرا(سلام الله علیها) بعد از حمد و شکر، چند جمله درباره توحید دارد، تا می‌رسند به این جمله: «أَبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَ أَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْثَلَهُ امْتَثَلَهَا كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ».[۸] این چند جمله نورانی بعد هم مشابه این هست، بعد به خطابه منتهی می‌شود. این چند جمله درسی یعنی درسی است؛ نظیر رسائل و مکاسب نیست حواستان جمع باشد که با بنای عقلا و فهم عرف حلّ بشود.

اشکالی که منکران مبدأ و معاد دارند که می‌گویند - معاذالله - خدایی نیست، می‌گویند اگر خدایی باشد و آسمان و زمین را خلق کرده باشد، این یا آسمان و زمین را از یک مواد موجود قبلی خلق کرد که می‌شود «من شیء» یا نقیضش که «من لا شیء» است خلق کرد. خدا عالم را از چه چیزی خلق کرد؟ یا «من شیء» یا «من لا شیء»! از دو طرف نقیض که بیرون نیست، این مطلب اول.

اگر خدا عالم را «من شیء» خلق کرده باشد، پس معلوم می‌شود یک سلسله ذراتی قبلاً بود خدا اینها را جمع کرد به صورت آسمان و زمین درآورد. پس معلوم می‌شود قبل از آفرینش چیزهایی بودند، موجوداتی بودند و خدا نداشتند و خالق نداشتند پس می‌شود چیزی موجود باشد و خالق نداشته باشد. اگر خدا عالم را «من لا شیء» خلق کرده باشد، «لا شیء» که عدم است و عدم که نمی‌تواند ماده قرار بگیرد که فاعلی از عدم آسمان بسازد، از عدم زمین بسازد! و شیء هم که از دو نقیض بیرون نیست؛ هم «من شیء» محال است هم «من لا شیء» محال است. این شبهه مادّیین از دیرزمان است.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالى علیه) این شبهه را نقل می‌کند. مرحوم کلینی می‌داند یک محدث متفکر عمیقی است. ایشان در مقدمه این کتاب، یک مقدمه نه صفحه‌ای دارد که آن مقدمه نه صفحه‌ای را مطالعه می‌فرمایید، این دو سه سطر آخر مقدمه‌اش این است؛ می‌فرماید من این کتاب و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را جمع کردم بخش اول این «کتاب العقل و فضائل العلم» [۹] است، چرا؟ «و اول ما ابدأ به و أفتتح به کتابی هذا کتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع درجة أهله، و علو قدرهم، و نقص الجهل، و خساسة أهله، و سقوط منزلتهم»؛ چرا اول از عقل شروع کردم؟ این عبارت از کلمات قصار اوست، ملاحظه فرمایید: «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار و به يحتج و له الثواب و عليه العقاب»؛ این یک سطر، سطر است که باید با طلا نوشت. فرمایش کلینی این است که قطب فرهنگی یک ملت شعور آن ملت است. عقل هر ملتی، قطب فرهنگی آن ملت است و ائمه تبعاً للقرآن کریم جامعه را به عقل و عقلانیت دعوت کرده‌اند. «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار»؛ مدار تمدن، مدار سعادت، شعور مردم است. «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار و به يحتج»؛ در موارد احتجاج و استدلال و برهان عقلی نه بنای عقلا که فعل است، استدلال می‌شود. «و له الثواب و عليه العقاب» [۱۰] حالا همین کلینی بعد از جریان کتاب عقل و کتاب فضل علم، کتاب توحید را شروع کردند. کتاب توحید چند باب دارد، «باب جوامع التوحيد» [۱۱] در همان کتاب توحید است. وجود مبارک حضرت امیر در جریان صفین چندین خطبه خواند و شهادت حضرت امیر را انسان در همه خطب می‌بیند، مخصوصاً در جریان جنگ صفین و سوگند یاد می‌کند، می‌فرماید: «و الذي نفسی بیده»؛ قسم به ذات کسی که جان علی در دست اوست، من در پیشاپیش پیغمبر شمشیر می‌زدم، شمشیر می‌زدم، شمشیر می‌زدم، تا پیغمبر فرمود: «لَا قَتَى إِلَّا عَلِيٌّ وَ لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ»، [۱۲] این را در جریان جنگ صفین خواندند. بعد فرمود رنگ موی زنان حناست رنگ موی مرد خون است. الآن ما در دهه فجر هستیم و شیعیان علی نشان دادند که رنگ موی آنها خون است نه حنا و انقلاب را به ثمر رساندند، همین فکرها بود همین خطبه‌ها بود که انقلاب را به ثمر رساند. فرمود: «خِصَابَ النِّسَاءِ الْحِنَاءِ وَ خِصَابَ الرِّجَالِ الدِّمَاءِ»؛ [۱۳] اینها را در همین جنگ صفین گفت. در همین صفین رفتند و آمدند وقتی که دوباره می‌خواست اصحاب را تجهیز کند به میدان نبرد ببرد، مرحوم کلینی (رضوان الله تعالى علیه) نقل می‌کند «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّا حَشَدَ»؛ همه مردم که حاضر شدند. اینکه می‌گویند: «حشد الشعبی، حشد الشعبی» این است. وقتی «حشد النَّاسِ»؛ همه مردم حاضر شدند، «قَامَ حَطِيبًا»؛ خطبه‌ای خواند و این چنین فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمَتَّفِرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ»؛ نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». این خطبه مفصل هم هست، این خطبه را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالى علیه) نقل می‌کند بیش از دو صفحه است. حالا نگاه

کنید حرف کلینی را؛ مستحضرید که در کلّ این هشت جلد، چند سطر فرمایشات ایشان است و گرنه مرحوم کلینی فقط نقل می‌کند.

بعد از اینکه این را نقل کرد، فرمود: «وَهَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَقَدْ ابْتَدَأَهَا الْعَامَّةُ»؛ از بس این خطبه غرّاء و فصیحانه است خیلی‌ها این را حفظ کردند. «وَهِيَ كَافِيَةٌ لِمَنْ طَلَبَ عِلْمَ التَّوْحِيدِ إِذَا تَدَبَّرَهَا وَفَهِمَ مَا فِيهَا»؛ بعد حرف کلینی این است، می‌فرماید: «فَلَوْ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»؛ اگر تمام جن و انس جمع بشوند، «لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ»؛ پیغمبر در بین اینها نباشد، «عَلَى أَنْ يُبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ أَبِي وَآمِي»؛ اگر تمام جن و انس جمع بشوند، پیغمبر در میان آنها نباشد، بخواهند خطبه‌ای بیاورند مثل خطبه کسی که پدر و مادرم فدای او! درباره حضرت امیر دارد. «بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ أَبِي وَآمِي»؛ پدر و مادرم فدای او! «مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ». مرحوم صدر المتألهین در شرح اینجا می‌گوید که باید ایشان اهل بیت را استننا بکنند و باید این جمله را هم بگویند که هر پیغمبری هم نمی‌تواند. اگر انبیای بزرگ نبودند و اگر انبیای عادی بودند هم نمی‌توانستند مثل علی (سلام الله علیه) حرف بزنند. «مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ وَ لَوْ لَا إِبَاتَتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عِلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْلُكُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ». حالا برهان مسئله چیست؟ به خاطر فصاحت و بلاغتش است؟ یا نه، به خاطر آن بحث‌های عقلی‌اش است؟ استدلال مرحوم کلینی این است که «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِهِ»؛ شما این حرف را نگاه نمی‌کنید؟ این شبهه کهنه فیلسوف‌های مادی را او جواب داد. «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى قَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ فَتَنَفَى بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ مَعْنَى الْحُدُوثِ وَ كَيْفَ أَوْفَعَ عَلَى مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَ الْإِخْتِرَاعِ بِلَا أَصْلِ وَ لَا مِثَالٍ نَفِيًّا لِقَوْلِ مَنْ قَالَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا»؛ این مادیین این شبهه را دارند، می‌گویند: «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا مُحَدَّثَةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ إِبْطَالًا لِقَوْلِ التَّنْوِيَةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئًا إِلَّا مِنْ أَصْلٍ»؛ اینها می‌گویند خدا هیچ چیزی را نمی‌تواند خلق بکند مگر اینکه ماده‌اش باید باشد. از ماده موجود هوایی، آسمانی، زمینی، چیزی خلق می‌کند. «وَ لَا يَدْبِرُ إِلَّا بِأَحْتِدَاءِ مِثَالٍ»؛ چرا؟ برای اینکه خدا حتماً «من شیء» خلق کرد، «من لاشیء» که نمی‌تواند خلق بکند. از دو نقیض هم بیرون نیست؛ اگر «من لاشیء» خلق بکند که محال است، پس حتماً «من شیء» خلق کرد. مرحوم کلینی می‌فرماید که «فَدَقَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ، جَمِيعَ حُجَجِ التَّنْوِيَةِ وَ شُبُهِهِمْ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنْوِيَةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ»؛ می‌گویند خدا چه کار کرد؟ یا از چیزی عالم را خلق کرد، یا از «لا شیء» خلق کرد. از این دو نقیض که بیرون نیست؛ «لا شیء» که عدم است نمی‌شود از «لا شیء» چیزی را خلق کرد. «من شیء» حق است، پس خدا از چیزی عالم را خلق کرد. پس قبلاً چیزی بود خدا نداشت و قدیم بود و حادث نیست و امثال آن. فرمود: «لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ التَّنْوِيَةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا لَا يَخْلُقُ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ مِنْ لَاشَيْءٍ»؛ از دو نقیض که بیرون نیست. «فَقَوْلُهُمْ مِنْ شَيْءٍ خَطَأٌ وَ قَوْلُهُمْ مِنْ لَاشَيْءٍ مُنَاقِضَةٌ وَ إِحَالَةٌ»؛ شما که خداپرست هستید، خدا جهان را از چه چیزی خلق کرد؟ اگر «من شیء»

خلق کرد، پس قبلاً شیئی بود. «من لا شیء» خلق کرد، «لا شیء» که عدم است و نمی‌شود از آن چیزی را خلق کرد. شیء هم از این دو نقیض بیرون نیست. مرحوم کلینی می‌فرماید که حضرت امیر به این شبهه پاسخ داد، فرمود: «من شیء» نبود، نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست؛ «لا من شیء» است. «نقیض کلّ رفع أو مرفوع»؛ [۱۴] حداقل چهار یعنی چهار! چهار هزار سال است که در آکادمی‌های منطق و فلسفه گفتند نقیض هر چیزی عدم آن است. نقیض «من شیء» که «من لا شیء» نیست. این «من» دومی امر وجودی است. «نقیض کلّ رفع أو مرفوع»، این که حکیم سبزواری یا دیگران گفتند، این سوغاتی تازه نیست، این تکرار حرف چهارهزار ساله دوران فلسفه است. «نقیض کلّ شیء رفعه»، نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء». مرحوم کلینی می‌گوید این شبهه را وجود مبارک حضرت امیر با این وضع حلّ کرد، «لأنّ من توجّب شیئاً و لا شیء تَنْفِيهِ»؛ دیگر نمی‌توانید بگویید: «من لا شیء» خلق کرد. آنها می‌گویند اگر «من شیء» خلق کرده باشد که محال است، پس معلوم می‌شود قبلاً چیزی بوده که خدا نداشت! «من لا شیء» خلق کرده باشد، این هم که محال است، برای اینکه عدم که نمی‌تواند ماده برای چیزی باشد، گذشته از اینکه این حرف شما تناقض است. «من لا شیء»، «من» که بر عدم در نمی‌آید. این شبهه است. مرحوم کلینی می‌فرماید که «فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ اللَّفْظَةَ عَلَى أْبْلِغِ الْأَلْفَاظِ وَأَصْحَبَهَا فَقَالَ لَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ»؛ یعنی تازه نوآوری کرده. بدیع یعنی نوآور. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». این که مرحوم کلینی این طور می‌گوید که اگر جن و انس جمع بشوند بخواهند مثل خطبه کسی که «بأبی و أُمی» بیاورند نمی‌توانند عظمت این خطبه در همین جمله‌هایی است که به شبهه مادیین دارد پاسخ می‌دهد.

می‌بینید ۲۵ سال قبل از اینکه حضرت امیر این خطبه را بخواند، همین بیان آسمانی را زهرا(سلام الله علیها) در خطبه‌اش دارد. همین حضرت در همین خطبه «فدکیه» دارد: «لا من شیء خلق»، اینها از کجا یاد گرفتند؟ این است که پیغمبر دست او را می‌بوسد. شما نگاه کنید ببینید بهترین عمل در شب قدر چیست؟ یکی از مفاخر ما بعد از ائمه، همین صدوق است صاحب من لا یحضر است. این صاحب من لا یحضر همین ابن بابویه قمی دارد که بهترین عمل در شب‌های قدر تحصیل علم است؛ قرآن و عترت! بهترین کار در فاطمیه یک مقدار اشک، یک مقدار خطبه «فدکیه» است. عبادت تنها گریه نیست، یک بخش گریه است یک بخش ادراک معارف و اینهاست. شما این را نگاه کنید این چهار، پنج سطر چه می‌خواهد بگوید؟ این گونه کلینی را وادار به خضوع کرده است. این شبهه الآن هم اگر شما برای خیلی از خواص حلّ کنید مشکل دارند در حلّ آن که خدا یا «من شیء» خلق کرد پس معلوم می‌شود که قبلاً چیزی بود؛ یا «من لا شیء» خلق کرد که این محال است، پس خلقت محال است!

حضرت می‌خواهد بگوید نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». همین بیان نورانی را که کلینی این گونه درباره خضوع دارد، وجود مبارک صدیقه طاهره(سلام الله علیها) دارد که «بُتَدَعَّ»؛ بدیع، نوآوری. جهان تازه است، از چیزی

نیست، «لا من شیء» است. «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ» نه «من شیء» و نه «من لا شیء». «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا» حالا اشیاء تازه است. نقشه‌ای بود که ذات اقدس الهی برابر آن نقشه این سماوات و ارض را آفرید؟ فرمود آن هم نبود، نقشه‌ای در کار نبود. «وَأَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْثَلَهُ امْتَثَلَهَا»؛ مثال و نقشه‌ای قبلاً بوده که در حذای آن، محاذی آن، برابر آن نقشه خدا خلق کرده باشد، این نبود. نقشه تازه، آفرینش تازه. قسمت ۱۰/مجادله/تسنیم

لا من شیء»؛ یعنی ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱۳] است؛ یعنی هیچ چیز! چیزی که سابقه ندارد «من شیء» نیست، بدیع است. «بدیع»؛ یعنی نوآور، چیزی در عالم نبود و او همه را ابداع کرد، او ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است. مُبْدِع است، نوآور است. بعد به بساط همه هم خاتمه می‌دهد. یکی از اسمای حُسنای ذات اقدس الهی این است که او نوآور است. عدم محض، بعد چیزهایی ایجاد کرد. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». «من لا شیء» که می‌شود موجه. ایجاب که نقیض ایجاب نیست. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است. در نهج البلاغه همین طور است. ۲۵ سال قبل از نهج البلاغه خطبه نورانی حضرت زهرا(سلام الله علیها) است این می‌شود فاطمه! قسمت ۹/مجادله/تسنیم

این یکی می‌شود بدیع، آن یکی می‌شود خالق. خالق را می‌گویند از اجزای «خلق» و «خلقه» و تکه پاره شده، کسی چیزی درست بکند می‌شود خالق. اوّل او ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است، ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۱۴] است، «بارئ السماوات و الارض» است، بعد «خالق السماوات و الارض» است. این اوصافی که ذات مقدس حضرت گاهی اینها را ترتیب هم ذکر می‌کند که خلقت در آخر قرار می‌گیرد، برای اینکه خلقت باید چیزی باشد این را جمع و جور بکند صورت به آن بدهد. مصوّر بودن، خالق بودن، بعد از بارئ بودن است؛ آنها بعد از فاطر بودن است، آنها بعد از ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ بودن است.

«من لا شیء» یعنی چیزی بود از او ساخت. «من لا شیء»؛ یعنی از چیزی بود که حالا آن صورتی نداشت ارزشی نداشت قدرتی نداشت قیمتی نداشت. این «مِن» تبعیضیه یا «مِن» نشویه، از جای وجودی حکایت می‌کند. می‌گوید «منه»؛ از او. او باید چیزی باشد. از عدم که شروع نمی‌شود. گذشته از اینکه نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست؛ نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است؛ اگر «من شیء» بود، این «مِن»، «مِن» نشویه است؛ یعنی از جایی پیدا شده است، پس معلوم می‌شود که قبلاً سابقه داشت. عظمت این خطبه آن جا مشخص می‌شود.

مرحوم کلینی چون دو قسمت برای این چهارده معصوم(علیهم السلام) ذکر می‌کند: یکی موالید اینها؛ دیگری تاریخ اینها. ایشان نقل می‌کند که جبرئیل(سلام الله علیه) بعد از رحلت حضرت بر وجود مبارک فاطمه(سلام الله علیها) نازل می‌شد به صورت «کان» دارد که این نزول مستمر را می‌رساند، «وَكَانَ»، این «کان» نشان می‌دهد که یک بار و دوبار جبرئیل(سلام الله علیه)

نیامده است. بین رحلت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تا رحلت زهرا(سلام الله علیها) «وَكَانَ يَأْتِيهَا» [۱۵] مکرر می‌آمد، مطالبی را می‌گفت وجود مبارک حضرت استماع می‌کرد بعد به وجود مبارک حضرت امیر می‌گفت املا می‌کرد و وجود مبارک حضرت امیر هم یادداشت می‌کرد، شده مصحف فاطمه. اینها را ما فقط با اشک خلاصه نکنیم. فهمیدن کمتر از گریه کردن ثواب ندارد. حالا همین آیه یازده سوره مبارکه «مجادله» که امروز خواندیم، ولی به تفسیرش نرسیدیم، فرمود اگر ما به یک آدم عادی یک درجه می‌دهیم، به عالم چندین درجه می‌دهیم: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾. این ﴿دَرَجَاتٍ﴾ منصوب است که نصبش به جر است. برای دو تا مطلب: یکی بالصرّاحه یکی بالتّلوین. آنکه بالصرّاحه است فرمود عالم درجاتی دارد. غیر عالم رفعتش به چیست؟ ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾، چقدر؟ ذکر نشده است، چون «و حذف ما یعلم منه جائز»، تمییز جمله دوم ذکر شده، تا تمییز جمله اول معلوم بشود. ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾، تمییز ذکر نشده است. جمله دوم: ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾؛ یعنی «یرفع الله الذين اوتوا العلم» چه چیزی؟ ﴿دَرَجَاتٍ﴾. این ﴿دَرَجَاتٍ﴾ تمییز جمله دوم است، آن «درجه» که یک دانه است، تمییز جمله اولی است؛ یعنی مؤمن غیر عالم یک درجه دارد، مؤمن عالم چندین درجه. هر دو در عزای حضرت زهرا(سلام الله علیها) شرکت می‌کنند؛ اما یکی خطبه او را می‌فهمد و بحث می‌کند، یکی آن آتش زدن را فقط درک می‌کند و گریه می‌کند. فاصله خیلی است! حالا چرا ما آن بالایی را نرویم؟ دو نحوه می‌شود از فاطمه بهره برد: یکی خطبه فدکیه آن حضرت را درسی کرد بعد گریه کرد؛ یکی فقط گریه کرد؛ دو نحو است. و خدا هم فرمود تا می‌توانید ترقی کنید، بروید بالا. اول به شما درجه می‌دهند بعد خودتان درجه می‌شوید. این آیه سوره مبارکه «انفال» و «آل عمران» که قبلاً گذشت. در «آل عمران» و «انفال» این دو تا آیه دو تا پیام دارد: یکی اینکه فرمود: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [۱۶] یک وقت است که وقتی بالا رفتند بالا رفتند بالا رفتند می‌فرماید: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ [۱۷] دیگر «لام» نیست، نه اینکه «لام» محذوف است. خود این آقا می‌شود درجه. چطور آن ظالم می‌شود هیزم، این نشود درجه؟ اگر ظالم: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [۱۸] خود این نشود روح و ریحان؟ چرا نشود؟ آن جا مگر «لام» در تقدیر است؟ آن جا مگر «علی» و «فی» و اینها در تقدیر است؟ نخیر! خودش گر می‌گیرد. اینجا هم اگر مقربین بود، ﴿جَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾ [۱۹] است، روح و ریحان است، خودش درجه است آن که به این معارف بار نیافت، می‌گوید «لام» در تقدیر است. اگر «لام» تقدیر بود، آن را در سوره «آل عمران» می‌گفت چرا یکجا را ﴿لَهُمْ﴾ می‌گوید یکجا را ﴿لَهُمْ﴾ می‌گوید؟ فرق است بین دو نحوه بهره‌برداری کردن از فاطمیه حضرت زهرا(سلام الله علیها): یکی آن روایاتی که جبرئیل می‌آید و مطالب را می‌گوید و می‌خواند و گریه می‌کند و لو کسی برایش مدّاحی نکند؛ یکی تا کسی

برایش دو تا مدآحی نکند گریه نمی‌کند. خیلی فرق است! فرمود شما می‌توانید این گونه باشید، چرا حالا آن طوری هستید؟ اگر درجات برای انسان ممکن است، چرا به درجه واحده اکتفا کند؟ قسمت ۹/مجادله/تسنیم

شبهه مادیین و ملحدان این است که خدا عالم را یا «من شیء» خلق کرد یا «من لا شیء». اگر «من شیء» خلق کرده باشد پس معلوم می‌شود قبل از خلقت اشیایی بود و خدا از اینها عالم را ساخت و آن اشیاء نیازی به خالق نداشتند نیازی به خدا نداشتند. پس می‌شود شیئی موجود باشد و خدا نداشته باشد و اگر عالم را «من لا شیء» خلق کرده باشد، «لا شیء» عدم محض است «عدم» ماده قرار نمی‌گیرد که خدا از عدم آسمان بسازد از عدم زمین بسازد. این شبهه‌ای بود از دیرزمان مادیون داشتند.

خطبه نورانی حضرت زهرا(سلام الله علیها) خطبه فدکیه، آن سه چهار سطر اول، نه خطابه آن حضرت. آن خطبه یعنی آن سه چهار سطر اول، مثل خطبه‌ای که وجود مبارک حضرت امیر از صفین که برگشت یک خطبه عمیقی خواند که مرحوم کلینی می‌فرماید که اگر انبیا جمع بشوند و در بین آنها انبیای اولوا العزم نباشد کسی نمی‌تواند این گونه سخنرانی کند. [۵] عصاره سخنرانی مشترک بین وجود مبارک حضرت امیر و زهرا(سلام الله علیهما) این است که حضرت فرمود: «خلق الأشیاء لا من شیء»، [۶] آنها مشکلشان این است که می‌گفتند شیء که خالی از نقیضین نیست، هر دو طرف نقیض محال است، همان طور که اجتماع نقیضین محال است ارتفاع نقیضین هم محال است. بگوییم خدا جهان را «من شیء» خلق کرد که محال است، بگوییم «من لا شیء» خلق کرد که محال است؛ پس خلقت درست نیست!

جوابی که از خطبه حضرت امیر برمی‌آید این است که اجتماع نقیضین محال است درست است. ارتفاع نقیضین محال است درست است؛ اما نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست. «نقیض کلّ رفع أو مرفوع». [۷] نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». «من لا شیء» که موجه است، «من شیء» هم موجه است؛ نقیض موجه که موجه نیست. خدا عالم را «لا من شیء» خلق کرد؛ یعنی مُبدع است؛ یعنی ماده نمی‌خواهد. این است که کلینی می‌فرماید در برابر این خطبه باید سجده کرد.

این سه چهار جمله خطبه نورانی فدکیه هم تعبیرش همین است که «خلق العالم لا من شیء»، «خلق الأشیاء لا من شیء». انسان یک بخشی از آن که مربوط به «کان تامه» است «لا من شیء» مُبدع است مخصوصاً روح او. بخش دیگرش که نطفه و مانند آن است «من شیء» است، ولی شیئی که قابل ذکر باشد نیست. قسمت ۱/انسان/تسنیم

یاد حکیم فردوسی

مرحوم صدر المتألهین [۲۹] نام شعرا را نمی‌برد، یک‌جا فقط نام حافظ، یک‌جا هم نام ایشان را می‌برد. وقتی می‌خواهد از فردوسی به عظمت یاد کند، می‌گوید حکیم فردوسی آن عظمت ولایتش که اگر غیر فردوسی این را گفته بود که سرش رفته بود:

که من شهر علمم علیم در ست *** درست این سخن قول پیغمبرست [۳۰]

آن روزها اصلاً نام مبارک حضرت، مگر گفتنی بود؟ این فردوسی بود که حرف او را تحمل کردند. درباره توحید می گوید:

خداوند بالا و پستی تویی *** ندانم چهای هر چه هستی تویی [۳۱]

اینها خیال می کنند که این «یاء» یای ضمیر است! اینکه حرف علمی نیست. اگر «یاء» یای ضمیر باشد؛ یعنی من نمی دانم تو چه هستی، تو هر چه هستی خودت هستی؛ اما «یاء» یای مصدری است ضمیر نیست؛ یعنی تمام حقیقت هستی تو هستی. در عالم چیزی نمی ماند مگر آیت حق.

خداوند بالا و پستی تویی *** ندانم چهای هر چه هستی تویی

آن وقت تمام عالم می شود آیه حق. آن که روشن است، آیه روشن حق است، آن که تاریک است، آیه تاریک حق است. ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾. [۳۲] شب آیت الله تاریک است. بسیاری از مسائل عمیق ریاضی خسوف و کسوف از همین تاریکی درآمده است. آن قدر این ظل مخروط عمیق ریاضی است که الآن کسی برای هزار سال قبل را و هزار سال بعد را می تواند کشف کند که چند تا خسوف اتفاق افتاده و چند تا کسوف اتفاق می افتد. از بس این سایه مخروط تاریک منظم علمی است! ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾. فرمود این کارها را می کردند و اینها خیال می کردند که بعثی در کار نیست. قسمت ۲/جن/تسنیم

این پنج، شش آیه باید در اذهان شریف همه شما در دستتان باشد، نه تنها در ذهنتان؛ یعنی ما به عنوان موحد، این پنج، شش آیه باید در دست ما باشد - اینها تابلوی خلقت است، تابلوی قرآن است، آن آیه اول این است که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۴] یعنی «کلّ ما صدق علیه أنه شيء فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی»، این «کان تامه» است. اصل دوم که ضلع دیگر این تابلو است، این است که او هر چه آفرید، زیبا آفرید! ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۵] این «کان»، «کان ناقصه» است؛ یعنی هر چه آفرید، زیبا آفرید! هیچ عیبی و نقصی در ساختار خلقت نیست. خرچنگ به همان معنا زیباست که طاووس زیباست، زیرا منظور زیبایی علی و معلولی است. ما می گوئیم عدل زیباست، علم زیباست، ادب زیباست، این زیبایی ادب، زیبایی عقلی است، زیبایی علم، زیبایی عقلی است؛ یعنی کمال است.

اصل سوم و تا آیه سوم که مفسر آیه دوم است که خدای سبحان هر چه آفرید زیبا آفرید؛ یعنی چه؟ این را در سوره مبارکه

«طه»، وجود مبارک کلیم حق بیان کرد که ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [۶] یعنی یک پشه، یک درخت، یک

میوه، یک ستاره، یک انسان، یک حیوان، «او ما شئت فسمه»، هر چه لازمه خلقت او بود، خدا به او داد. این طور نیست که ما بگوییم این پشه اگر این طور بود، بهتر بود. هر چه لازمه این پشه است به او داد. این حیوان در اقیانوس باید زندگی کند، تمام امکاناتش را به او داد. فلان ماهی باید در رودخانه زندگی کند، بیش از این نیاز ندارد، تمام تجهیزات لازم را به او داد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ که مربوط به نظام غایی است. پس این آیه سوم مفسر آیه دوم است.

آیه چهارم مسئله اختلاف است که شما اگر اختلاف می‌بینید، برای تنظیم کار شماست. هر کدام از اینها در جای خود مخالف هم نیستند؛ ولی مختلف هستند. این ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ [۷] به این معنا نیست که روز مخالف شب است، شب مخالف روز است. روز مختلف با شب است؛ یعنی جانشین آن است و در خلفه آن قرار می‌گیرد: ﴿جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ [۸] ما اختلاف را معنا کردیم، اختلاف یعنی چه؟ یعنی این جانشین اوست، چند ساعت او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، او می‌رود و این چند ساعت وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، دوباره برمی‌گردد. این ﴿اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ را به عنوان اینکه هر کدام خَلْف و خلیفه و جانشین و قائم مقام دیگری هستند، قرار داد تا نظم بگیرد. بعد هم دلیل اقامه کرد که اگر همیشه روز بود، ﴿يَأْتِيَكُم بَلِيلٌ تَسْكُونُ فِيهِ﴾ [۹] اینکه زندگی نمی‌شد وقتی همیشه روز باشد. به هر حال یک عده باید شب بخوابند. آنچه در عالم است، اختلاف است نه مخالفت. اختلاف هم یعنی نوبت کار، یعنی شب، خلفه و جانشین و قائم مقام روز است. روز، خلفه و جانشین و قائم مقام شب است؛ لذا می‌شود زیبا، مخالفتی در کار نیست.

بعد هم در سوره مبارکه «ملک» و اینها فرمود: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ [۱۰] جای خالی نیست. جایی فوت شده باشد در ساختار خلقت؛ چه در زمین، چه در آسمان، چه در «بین الارض و السماء» ﴿مَا تَرَى﴾ که آن روز به عرض شما رسید، طبق بیانی که حکمای ما می‌گویند، می‌گویند ساختار خلقت؛ مثل درجات عدد است. الآن شما وقتی از یک شروع بکنید تا میلیاردها می‌بینید که هیچ عددی جایش خالی نیست. هر عددی سرجایش خود است؛ لذا اگر کسی - خدای ناکرده - یک گوشه از این بیت‌المال را اختلاس کند؛ مثل اینکه عدد شش را بین عدد پنج و عدد هفت بردارد، این دستش می‌ماند، رسوا می‌شود. هیچ چیزی نیست که انسان از جایش بقا پد، مگر اینکه رسوا می‌شود. اگر کسی عدد شش را بین پنج و هفت بردارد رسوا است. گاهی این جیب می‌گذارد، گاهی آن جیب می‌گذارد، به هر حال جایش خالی است، می‌فهمند، ولو بعد از بیست سال. هیچ ممکن نیست کسی خلاف بکند و رسوا نشود. این نظم عالم است. قسمت ۴ / نوح تسنیم

شیطان

مثل شیطان، یعنی اصل آفرینش شیطان فعل خداست که او وسیله آزمایش است. اگر وسیله آزمایش باشد، چیز لازمی است، چون هر کسی به هر جایی رسیده است در اثر جنگ با شیطان است، تمام مجاهدان که به مقامات عالیه رسیدند در اثر نبرد با دشمن است. اگر دشمنی در عالم نبود، جنگی نبود، ما دیگر فضیلت جهاد و شهادت و اینها را نداشتیم. اگر شیطانی در عالم نبود، دیگر فضیلت تهذیب نفس و تزکیه نفس و مبارزه و ریاضت و اینها نبود. اصل آفرینش شیطان که وسیله آزمایش است، کار خداست؛ اما وسوسه‌های او و خیانت‌های او و استکبار او که گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ [۳۵] اینها به خود او برمی‌گردد.

در سوره مبارکه «اسراء» آیه هجده و نوزده این است: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾؛ کسی دنیا می‌خواهد ما ابزارش را فراهم می‌کنیم. ﴿مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ﴾؛ ما ابزارش را فراهم می‌کنیم. ﴿كُلًّا نُمِدُّهُ﴾؛ یعنی کلّ واحد این دو گروه را ما وسیله‌اش را فراهم می‌کنیم، نه کارش به ما برمی‌گردد، کارش به خود آنها برمی‌گردد. اگر توفیق و عنایتی بود که به برکت الهی است و اگر ضلالت و گمراهی بود که به اغوای خودش است.

نتیجه اینکه علمی که موضوع آن کار خدا باشد، این حتماً دینی است، این علوم انسانی این‌طور است؛ اما علمی که موضوعش فعل انسان است؛ مثل تجارت، کشاورزی، هنر، گویندگی، نویسندگی، سازندگی، معماری، علمی که موضوعش فعل انسان است، این اگر مطابق با دستور دین بود، می‌شود دینی و نبود می‌شود غیر دینی. قسمت ۱۱/حاقه/تسنیم

هدایت

فرمود: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [۱۰] خدای سبحان سه تا کار را درباره تمام موجودات انجام داد: یکی اینکه نظام فاعلی را تأمین کرد که اوست که آفریدگار و پروردگار است: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾؛ دوم اینکه نظام داخلی هر موجودی را تضمین کرد، هیچ موجودی چه فضایی، چه دریایی، چه زمینی نیست، مگر اینکه ذات اقدس الهی او را به احسن وجه خلق کرد؛ یعنی هر چه این موجود لازم دارد، خدا به او داد، دیگر ممکن نیست که یک موجود دریایی یا صحرایی یا فضایی باشد و یک کارشناس بگوید که این حیوان اگر فلان وزن را می‌داشت، بهتر بود! این ممکن نیست، زیرا اگر بهتر از این ممکن بود و خدا خلق نمی‌کرد، این مقدم، یا برای جهل بود یا برای عجز بود یا برای بخل بود، این تالی؛ «والتالی بأسره الثلاث مستحیل فالمقدم مثله»، پس نظامی از این بهتر ممکن نیست؛ لذا در قرآن فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۱۱] هر چیزی را که آفرید، به بهترین وجه آفرید. یک حشره، یک جنبنده، یک دونه، یک رونده، یک خزنده، هر موجودی هر چه لازم داشت، در زاد و ولد او، در زندگی او، در جفتگیری او خدای سبحان به او داد. ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾؛ این نظام داخلی و ﴿ثُمَّ هَدَى﴾؛ نظام غایی. این اضلاع سه‌گانه مثلث

را در همین آیه کوچک بیان کرده است. چه کسی آفرید؟ چگونه آفرید؟ برای چه آفرید؟ ﴿رَبَّنَا اَلَّذِي اَعْطَى﴾ این می‌شود نظام فاعلی. ﴿كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ می‌شود نظام داخلی. ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ هدفمند است و مقصدی دارد، نظام غایی. همه ما هم همین‌طور هستیم، هیچ چیزی ضایع نیست، هیچ چیزی از بین نمی‌رود، هیچ چیزی در راه گم نمی‌شود، این‌طور است. در اوّل سوره مبارکه «اعلی» دارد: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ اَلْاَعْلَى * اَلَّذِي خَلَقَ فَسَوَى * وَ اَلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ [۱۲] این‌طور نیست که بی‌هدف مقصود نباشد. هم مقصد معین است هم مقصود در آن مقصد معین است، هم راه مشخص است هم راهنما. ﴿خَلَقَ فَسَوَى﴾ نظام داخلی ﴿قَدَّرَ فَهَدَى﴾ نظام غایی. این را ذات اقدس الهی مشخص کرده، معین کرده، پس ما با موجودات زنده روبه‌رو هستیم، با موجودات متحرک و آگاه روبه‌رو هستیم، با موجودی که ما را می‌بیند و از کار ما باخبر است و گزارش می‌دهد، باخبر هستیم. این‌طور نیست که حالا زمین که شهادت می‌دهد؛ مثلاً تشبیه محض باشد از این قبیل نیست، تکوین حقیقی است و «لا ریب فیه».

قسمت حاقه/۴/تسنیم

فرمود ذات اقدس الهی مجاری ادراکی شما را انشاء کرد، یک؛ بدن شما را از خاک خلق کرد، دو؛ همه این شئون را حکیمانه و مدبرانه آفرید، سه؛ هدفمند خلق کرد، چهار؛ قیامت هدف مشخص می‌شود هر کسی محصول کار خود را می‌بیند. قسمت

ملک/۱۴/تسنیم

جریان «انشاء» و «ذراً» را از هم جدا کردند؛ گاهی ممکن است هر کدام به جای دیگر استعمال بشود؛ لکن معمولاً وقتی سخن از بدن و طبیعت و خاک است، عنوان «ذراً» به معنای «خلق من الارض» را به کار می‌برند. هر جا سخن از مجاری علمی و ادراکی و امر روحی است، «انشاء» را به کار می‌برد. آیه ۲۳ و ۲۴ این تفاوت را نشان می‌دهد. در آیه ۲۳ که از مجاری ادراکی سخن به میان آمده، فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَاكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ﴾، آیه ۲۴ که از خلقت بدن و خاک سخن به میان می‌آید، فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَاكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾، این تفاوت در سایر آیات هم هست، مخصوصاً در سوره مبارکه «مؤمنون» آنجا که سخن از بدن هست، از جریان «خلق» و امثال «خلق» استفاده می‌شود؛ اما آنجا که تبدیل بدن به یک موجود مجرد عقلی است به نام روح، آنجا سخن از «انشاء» آمده است. در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ [۱] فرمود ما روح او را خلق کردیم یا «ذراً روح»، فرمود او را با آفرینش دیگری انشاء کردیم. این نشان می‌دهد که کاربرد انشاء در آن معارف مجرد بیشتر از کاربرد اوست در مسائل مادی و

کاربرد «ذراً» که برخی‌ها بر آن هستند که ذریه هم از همین «ذراً» هست، کاربرد آن در مسائل مادی است و زمین است؛ لذا فرمود: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْتِدَةَ﴾ ولی درباره بدن فرمود: ﴿ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ﴾. قسمت ملک/۱۴/تسنیم

در سوره مبارکه «واقع» فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ﴾ [۱۹] «مُزْن»؛ یعنی ابر باران دار ﴿أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ﴾؛ شما از بالا آب می‌آورید یا ما برای شما می‌آوریم؟ این برای آب که ﴿تَشْرَبُونَ﴾؛ چه اینکه در قسمت‌های دیگر هم فرمود این کشاورزی که شما می‌کنید، شما زارع هستید یا ما؟ شما اهل حرث هستید نه اهل زرع. ما یک حرث داریم و یک زارع؛ حرث آن کسی است که اهل حرث است؛ یعنی این بذرها را از انبار بعد از شیار به زمین می‌دهد، همین! این کار مادی است. زمین را شیار می‌کند، این بذرها را از انبار می‌برد در دل خاک می‌ریزد، همین! این حرث است؛ اما آن که مرده را زنده می‌کند، این بذر مرده را زنده می‌کند، بخشی از آن را پایین می‌برد به عنوان ریشه، بخشی از آن را بالا می‌آورد به عنوان خوشه، فرمود این کار ماست. شما که زارع نیستید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾، نه «ما تزرعون». ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ [۲۰] آن که این مرده را زنده می‌کند که ما هستیم. شما کارتان این است که جمادی را از جایی به جایی می‌برید؛ اما آن که این جماد را زنده می‌کند، روح به آن می‌دهد، بخشی از آن را پایین می‌برد به عنوان ریشه، بخشی از آن را بالا می‌آورد به عنوان خوشه، ما هستیم: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾. گرچه آن حرثتان هم باز به «اذن الله» و عنایت الهی است. این برای کشاورزی، آن هم برای آبیاری. قسمت ملک/۱۴/تسنیم

در زمینه این آب هم فرمود او کسی است که ﴿فَسَلِّكُهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾ [۲۱] ما سه راه و چهار راه و امثال آن زدیم که این تنظیم بشود و میوه‌های مناسب هم عطا بکنند. در سوره مبارکه «اعراف» و اینها به این صورت آمده که شما این را جابه‌جا کردید و جابه‌جا می‌کنید یا اینکه ما این را تنظیم کردیم و ﴿فَسَلِّكُهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾ کردیم؟ آیه ۲۱ سوره مبارکه «زمر» این است: ﴿لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾، این یک؛ ﴿فَسَلِّكُهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾، یعنی راهنمایی اینها در «تحت الارض» به عهده مدبرات ماست که کجا این آب‌ها را ببریم؟ دو راه، سه راه، چهار راه، کجا از زمین فاصله داشته باشد، بشود چشمه؟ کجا فاصله بیشتر داشته باشد، بشود چاه؟ ﴿فَسَلِّكُهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾، ینبوع و چشمه زیرزمین بزنیم. ﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ﴾، بعد حالا یا با چاه یا با چشمه برای اینکه کشاورزی شما را تأمین بکنیم. ما باید به وسیله آب این مرده را زنده کنیم: ﴿زُرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ﴾. شما کل این باغ را که هزارها برگ است، دو تا برگ شبیه هم نمی‌بینید. در اوایل سوره مبارکه «رعد» دارد که به هر حال یک هکتار زمین است؛ آبش یکی، هواش یکی، خاکش یکی، کودش یکی، اما میوه‌هایش انواع و اقسام با یکدیگر، ﴿مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ﴾ [۲۲] رنگ‌هایشان فرق می‌کند، طعم‌هایشان فرق می‌کند، قیافه‌هایشان فرق می‌کند. برگ‌ها و شاخه‌ها و خوشه‌هایشان فرق می‌کند: ﴿نَفْضِلُ بَعْضَهَا

عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» [۱۳۳] «أَكُل»؛ یعنی مزه، نه «أَكَل». «أَكُل»؛ یعنی خوردن، «أَكُل»؛ یعنی خوراکی. در سوره مبارکه «رعد» به این بخش‌ها اشاره کرده، فرمود تمام این جزئیات را با همه اختلافات ما خلق کردیم با اینکه یک قطعه زمین است. آیه چهار سوره مبارکه «رعد» این است: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ در جوار هم هستند، در این یک هکتار زمین خاک‌هایشان یکی است؛ ولی ﴿وَجَنَاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾؛ اما ﴿وَنُفُضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ﴾؛ آفتاب یکی، هوا یکی، آب یکی، خاک یکی، اما انواع و اقسام میوه‌ها را ما عطا می‌کنیم: ﴿وَنُفُضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. قسمت ملک/۱۴/تسنیم

«انشاء» با «ذراً»؛ «ذراً» خلقت عمومی است، جهنم را خلق کرد، بهشت را خلق کرد، حتی فرمود ما جهنم را برای عده‌ای خلق کردیم. «انشاء» آن خلقت‌های بدون ماده است، «ذراً» ممکن است با ماده هم همراه باشد؛ اما «انشاء» ممکن است اصلاً آن موجود، موجود مادی هم نباشد قسمت . ملک ۱۳/تسنیم

حضرت علی ع ادعا داشت که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» [۱۸] وجود مبارک حضرت اشاره کرد به امام مجتبی (سلام الله علیه) که شما جواب بگو! وجود مبارک امام مجتبی این دو جمله نورانی را فرمود فرمود: «دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَمَدُّ الْبَصَرِ»؛ [۱۹] یعنی منظور شما اگر آسمان ظاهری است اینکه حدّ و پیمان خاص ندارد تا آنجا که چشم می‌بیند آسمان است؛ اگر آسمان معنوی منظور شما است دعای مظلوم و آه مظلوم است. آه مظلوم به آنجا می‌رود. آنجا که سؤال کردند «كَمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟» فرمود: «مَدُّ الْبَصَرِ»، این جواب فیزیکی؛ «وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ» جواب متافیزیکی. برای اینکه مظلوم وقتی که دعا می‌کند فقط خدا را می‌خواهد چون دستگیره دیگری که ندارد قسمت./ فجر تسنیم

﴿وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ آنها مدبراتی دارند رهبرانی دارند فرشتگانی دارند که ذات اقدس الهی تدبیر آن امور را به اینها سپرده است. اگر کسی «ذی حجر» و عاقل باشد و خردورز باشد می‌تواند به عظمت این قسم‌ها پی ببرد؛ آن وقت هرگز ناامید نخواهد شد؛ نه از تحریم نه از غیر تحریم؛ منتها رابطه‌اش را با خدا کم نمی‌کند. این هر چه هست این است و اساس کار این است.

کمال انسان

این عالم جای کار است غالب این جنگ‌ها همین طور بود، غالب این غزوه‌ها همین طور بود. وجود مبارک حضرت فرمود من منصور به رُعب بودم ترس مرا در دل دیگران خدا انداخت. انسان باید کامل بشود از چه راهی کامل می‌شود؟ با ایمان و عمل صالح کامل می‌شود با جهاد کامل می‌شود. ﴿وَلَتَبْلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾ [۲۶] این جای آزمایش است؛ اما به هر حال انسان ضعیف قدرت ندارد که در برابر مستکبران آن طور قیام کند فرمود ما بساط همه را جمع کردیم

الآن هم همین کار را می‌کنیم مبادا کسی بگوید آن روزگار گذشت نخیر! آن روزگار چه کسی بساط آنها را گذراند؟ «الله». الآن هم ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾

مَدَّ الْبَصَرَ «آسمان باطن را می‌گوید آه مظلوم است اینکه مظلوم است و به او اهانت شده اینکه آه کشیده آهش را به زحمت ریفش نشنیده اما فرشته‌های آسمان شنیدند؛ این معلوم می‌شود که مادی نیست.
سعدی می‌گوید:

این همان چشمه خورشید جهان افروزت *** که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود قسمت ۱۸/حج/تسنیم

در قرآن کریم ذات اقدس الهی همه موجودات را آیت و علامت می‌داند نشانه می‌داند و خود را به عنوان هم ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ [۲] معرفی می‌کند. خلقت را غیر از صنعت می‌داند در صنعت به هر حال انسان ابزاری را جمع می‌کند و اتومبیلی می‌سازد یا هواپیما می‌سازد یا اتاقی می‌سازد و جرمی را تحویل می‌دهد. در خلقت این چنین نیست. در آیات دیگر می‌فرماید شما در آسمان فکر کنید در زمین فکر کنید ﴿يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۳] اما در این بخش از سوره «غاشیه» می‌فرماید شما درباره کیفیت اینها فکر کنید نه درباره خود آسمان. آسمان را ببینید به آسمان‌آفرین پی ببرید، زمین را ببینید به زمین‌ساز پی ببرید شما نگاه کنید ما چگونه آسمان را خلق کردیم چگونه زمین را خلق کردیم.

این دعوت عمومی است مستحضرید که این دعوت به معنای ظاهری مقدور بسیاری از افراد نیست خدا می‌فرماید ما آسمان و زمین را در شش روز خلق کردیم ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ [۴] این در چند آیه است در سوره مبارکه «حدید» است و امثال «حدید» است که ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ آن روز آن مرحله آن لحظه نه زمانی بود نه زمینی بود، نه روزی بود نه شبی بود، نه سالی بود و نه ماهی. بنابراین این ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ را باید برابر همان آن نشأه معنا کرد. بعد در سوره مبارکه «انبیاء» می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ [۵] اول این مجموع آسمان با کره خاک، بسته و رتق بود بسته بودند ما همه را گشودیم؛ «رتق و فتق» یعنی همین، «رتق» یعنی بستن، «فتق» یعنی گشودن؛ اینها را چه کسی می‌تواند ببیند؟ چه کسی از اینها باخبر است؟

الآن در این بخش از سوره مبارکه «غاشیه» می‌فرماید شما از کیفیت خلقت آسمان باخبر بشوید از کیفیت خلقت زمین، اینها کار بسیار سختی است، کیفیت خلقت مقدور کسی نیست بله! ممکن است که حکیمی متکلمی بگوید اینها موجود ممکن‌اند هر ممکنی واجب می‌خواهد، بله! اینها حادث‌اند هر حادثی قدیم می‌خواهد همین! اما خدا چگونه آسمان را خلق کرد؟ چگونه زمین را خلق

کرد؟ چگونه شتر را آفرید؟ نه تولید بود نه تولد بود؛ این یعنی چه که ما را دعوت می‌کند؟ چرا نگاه نمی‌کنند که خدا چگونه شتر را خلق کرد؟ ما چگونه بفهمیم که خدا شتر را چگونه خلق کرد؟! بله، ما این را می‌فهمیم که این مخلوق خالق می‌خواهد معلول علت می‌خواهد بیش از این هم از ما نخواستند؛ اما این بخش از آیات چه چیزی را می‌خواهد بگوید: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ﴾ ما آسمان‌ها را چگونه بلند کردیم؟ کوه‌ها را چگونه نصب کردیم و گذاشتیم؟ و زمین را چگونه مسطح کردیم؟ این مسطح بودن به معنای مقابل با کره نیست، چون ذات اقدس الهی مکرر جریان کروی بودن زمین را در آیاتی که لوازم کروییت را دارد بیان کرد؛ چون گاهی می‌فرماید خدا مغرب دارد و مشرق، [۶] گاهی می‌فرماید خدا مغربین دارد و مشرقین، [۷] گاهی می‌فرماید مغارب دارد و مشارق، [۸] گاهی می‌فرماید: ﴿وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴾ [۹] این چهار بخش از آیات نشان می‌دهد که زمین کروی است برای اینکه هر لحظه یک جا روز است یک جا شب، این معلوم می‌شود که کره است. اگر مسطح بود یک سمتش روز بود یک سمتش روز و ما بیش از، اما اینجا هر لحظه یک جا شب است یک جا روز، مرتب این کره در حرکت است. چون کره در حرکت است مشارق دارد و مغارب دارد این کروییت زمین است.

الآن در این بخش‌ها به ما می‌گوید شما ببینید ما چگونه خلق کردیم. گاهی ممکن است یک اتومبیل‌سازی شاگردی را دعوت کند بگوید که ببین ما چگونه اتومبیل درست می‌کنیم! این ممکن است؛ اما خدا می‌فرماید ببینید ما چگونه آسمان خلق کردیم؟ چگونه زمین خلق کردیم؟ برخی‌ها این «إِبِل» را به معنای ابر رقیق و امثال آن گرفتند چون خواستند تناسب این امور سه‌گانه را با این امر چهارم تبیین کنند. مناسب با آسمان، مناسب با زمین، مناسب با جبال، این سحاب است ابر است، غافل از اینکه آنها معنای خودش را دارند «إِبِل» هم معنای خودش را دارد به معنی شتر است و به اینها می‌فرماید چه در مسائل غیر حیوانی، چه در مسائل حیوانی فکر بکنید به مبدأ می‌رسید. عمده این است که می‌فرماید: ﴿كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ چگونه خلق کرده است؟

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که خلقت فقط تجلی است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»؛ [۱۴] فرمود خدا تجلی کرد ابزاری باشد و اینها را جمع بکند بشود آسمان و زمین این برای بعضی‌ها که قابل درک باشد اما شما بدانید خدا خودش را نشان داد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ».

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ این تجلی پیدا کردن، جلوه پیدا کردن، این می‌تواند از همان بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در بحث قبل در آن روایات خواندیم که حضرت به صورت مرآتیه مثال زد مقداری کمک بکند. فرمود این کار، کار خیلی سنگینی است من دو راه نشان دادم و شما این دو تا راه را حفظ کنید: یکی یک وقت خودم را به شما نشان دادم ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ همه گفتند: ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾ [۱۶] ما آنجا کافری نداشتیم؛ اگر هم کسی خواست کفر بورزد آنجا نتوانست به هر حال همه

گفتند بله! ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ مثل اینکه یک آینه را خلق بکند بعد سر آینه را خم بکند به خود آینه نشان بدهد که چه کسی را می‌بینی؟ این آینه می‌گوید تو را! ما شما را شاهد خودتان قرار دادیم گفتیم من چه کسی هستم؟ همه گفتید خدا! این کدام صحنه بود؟ ﴿وَإِذْ أَخَذَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ شما را شاهد گرفتیم علیه خودتان که گفتیم الآن شاهد باش که در محکمه بتوانی شهادت بدهی، ببین! چه چیزی را بینیم؟ شاهد تا در صحنه حاضر نباشد و عمل را نبیند، یک؛ در مقام محکمه در آدا نمی‌تواند آدا کند، دو. در شهادت وقتی شهادت شاهد مورد قبول است که این دو مرحله را پشت سر بگذارد: یکی در مقام حادثه حضور داشته باشد که تحمل کند این می‌شود تحمل شهادت؛ یکی در محکمه حضور پیدا کند بازگو کند می‌شود آدای شهادت. کسی که در حین حادثه نبود چگونه می‌تواند شهادت بدهد؟

اقرار انسان

فرمود ما صحنه‌ای را ایجاد کردیم مثل اینکه سر آینه را خم کردیم به خود آینه نشان دادیم چه کسی را می‌بینی؟ گفت تو را می‌بینم ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ همه گفتند ﴿بَلَىٰ﴾ همین مطلب را در درون هر کسی به عنوان فطری قرار دادیم ﴿فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۱۷۷] این کارها را کردیم؛ الآن به پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) می‌گوییم تو فقط آمدی مردم را تذکره و یادآوری کنی درست است که معلم هستی معلم کتاب هستی معلم حکمت هستی اما چیز جدیدی به اینها یاد نمی‌دهی. ما در هیچ جای قرآن نداریم که وجود مبارک حضرت را منحصرأ بگوید «إِن أَنْتَ إِلَّا مَعْلَمٌ»! ﴿إِن أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ [۱۷۸] هست ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ هست ﴿مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ﴾ [۱۷۹] حصر ﴿ذِكْرٌ﴾ هست اما حصر تعلیم نیست. این تبیین آن حادثه که تذکره است این می‌شود تعلیم وگرنه چیز جدیدی دین به ما یاد نمی‌دهد؛ درست است که فرمود ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ [۲۰] اما هرگز حصر نکرده که «إِنَّمَا أَنْتَ مَعْلَمٌ» اما ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ کم نیست در قرآن ﴿مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ﴾ کم نیست. این یاد خداست یعنی نام خدا و یاد خدا فراموشتان نشود شما پس قبلاً یاد گرفتید؛ قبلاً اگر یاد نباشد که الآن تذکره نیست. فرمود به یاد آنها بیاور، اینها یادشان رفته یادشان بیاور!

کلینی (رضوان الله علیه) خواندیم در باره «حارثه» که وجود مبارک پیامبر نماز صبح که خوانده شد جوانی را دیدند که خیلی زردچهره است «حارثه» بود فرمود «كَيْفَ أَنْتَ؟» عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا» فرمود هر یقینی علامتی دارد علامت یقین تو چیست؟ گفت: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» ووو! گویا عرض خدا را می‌بینم فرشته‌ها را می‌بینم! حضرت فرمود: «عَبْدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَأُنْبِتَ»؛ بعد عرض کرد که دعا کنید من در صحنه‌ای شهید بشوم که حضرت دعا فرمود و در غزه‌ای که پیش آمد

او به فیض شهادت رسید [۲۴] که بعضی از شهدای ما از همین قبیل هستند. حضرت نفرمود که این کار، کار تو نیست، عرض

کرد: «كَانِي أَنْظِرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» و خود حضرت هم فرمود «عَنِ الْأَحْسَابِ فَقَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ». [۲۵]

این فرمود من چگونه خلق کردم؟ خیال نکنید که من مثلاً ابزاری را جمع کردم، شده آسمان! من خودم را نشان دادم شده آسمان، من خودم را نشان دادم شده زمین، این می شود آیت، شده صورت مرآت. اینها آینه من هستند لذا اگر کسی صورت مرآتیه را ببیند و صاحب صورت را نبیند کور است؛ خدا نفرین نمی کند بدگویی نمی کند فحش نمی دهد فرمود اینها کور هستند برای اینکه ما آینه دادیم دست آنها این آینه فقط سازنده خودش را نشان می دهد. در بحث دیروز و پریروز و اینها هم عرض شد به اینکه ما یک آینه عرفی داریم که شیشه‌ای است که پشتش جیوه است هر کس در برابرش قرار بگیرد او را نشان می دهد یک آینه قرآنی داریم این آینه قرآنی فقط سازنده خودش را نشان می دهد آسمان آینه است زمین آینه است هر کسی در برابر آن قرار بگیرد او را نشان نمی دهد سازنده خودش را نشان می دهد و این آینه که اسم آلت است می گوئیم مرآت اسم آلت است، ما به این شیشه‌ای که پشتش جیوه است و خرید و فروش می شود این را می گوئیم مرآت، یعنی آلت دیدن صورت؛ اما وقتی قرآن یا روایات که می گوید مرآت، آن صورت را می گویند مرآت، نه اینکه این صورت ابزاری باشد که چیز دیگری را نشان بدهد این آینه هر کس در برابرش قرار بگیرد را نشان می دهد اما آن صورت فقط صاحب صورت را نشان می دهد فرمود نگاه کنید ما چگونه خلق کردیم؟ این خلقت ما تجلی است.

این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» از خود حضرت سؤال کردند که این اذان و اقامه را

برای ما تفسیر کنید حضرت این جمله‌ها اقامه را معنا کرد که «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی چه؟ و «أشهد أن لا اله» اینها را معنا کرد تا

رسیدند به این «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» این را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید نقل کردند. به حضرت عرض

کردند که پس «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی چه؟ فرمود: «أَيُّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ» [۲۹] ما حرم می رویم ائمه را زیارت می کنیم، نماز

می خوانیم خدا را زیارت می کنیم فرمود: «أَيُّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ». اگر کسی وارد نماز بشود و مزور خود را نبیند ﴿قَوْلًا لِلْمُصَلِّينَ

* الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ [۳۰] فرمود اصلاً نماز «زیارت الله» است، زیارت نامه است؛ این چه می خواهد بگوید؟ یعنی

می خواهید فکر بکنید که خدایی هست؟ آن مقدار هم مقبول ما است مقدور ما هم همان‌ها است، اما آنچه قرآن می طلبد این است.

این از دقیق ترین لطایف آیات قرآنی است که «ثالث ثلاثه» کفر است، «رابع ثلاثه» توحید محض است این چه کتابی است؟ ﴿مَا

يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ اینکه نظیر جواهر و اینها نیست که شما درس

بخوانید یا درس بگویید «ثالث ثلاثه» کفر است «رابع ثلاثه» توحید ناب است. ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا

حَمْسَةً إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ بعد در ذیل فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ

حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ». حجاب همیشه سه ضلعی است: یک محجوب داریم، یک محجوب عنه داریم، یک حاجب. حجاب دو ضلعی

نداریم که بین «الف و باء» حجابی نیست! ما هر چه از حجاب شنیدیم این است که یک «الف»ی است یک «باء»ی است و یک

«جیم»ی، این وسطی حاجب است. اما اینجا فرمود شما یک «الف» دارید و یک «باء»، خود این «باء» حجاب است و نمی‌گذارد

«الف» را ببیند! «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ» این منصوب است چون کار «إِلَّا» را می‌کند «غَيْرَ خَلْقِهِ احْتِجَابٌ

بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» انسان تا خودش را می‌بیند خدا را نمی‌بیند.

ایران به هر حال یک کشور بزرگی است شما یک شاعر یک حکیم یک فیلسوف قبل از اسلام بیاورید که این حدّ حرف‌های حافظ و

امثال حافظ را بزند که:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز [۳۵]

این را از کجا یاد گرفتند اینها؟ یک نمونه شما حکیمی فیلسوفی بگوئید قبل از اسلام این حرف‌ها بود که بین خلق و خالق حجاب

خود خلق است تا خودش را می‌بیند خدا را نمی‌بیند؟ این مثل «لا تنقض» [۳۶] نیست که هفت هشت سال درس خواندن طلبه

حل بشود. فرمود بین خدا و خلق حجابش خود خلق است؛ بعد حالا او متوجه شد به عمق این روایت امام کاظم(سلام الله علیه) پی

برد یا نبرد، به هر حال تا به اینجا رسید و گفت:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

از حضرت سؤال کردند که «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی چه؟ فرمود نماز زیارت‌نامه خداست شما داری به زیارت الله می‌روی؛ از آن

طرف هم فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» [۳۸] از این قبیل است. غرض این است که این راه

کاملاً باز است.

برهان مسئله این است که اگر خالقیت، مخصوص ذات اقدس الهی است که هست، حتماً ربوبیت مخصوص آن ذات خواهد بود؛

یعنی آنکه آفریدگار است، الّا و لابد همان پروردگار است، چرا؟ «لِبُرْهَانَيْنِ»: برهان اول این است که ربوبیت یک نحوه خلقت است،

ربوبیت ایجاد کان ناقصه است؛ خدا ربّ است و می‌پروراند؛ یعنی چه؟ یعنی به چیزی هستی عطا می‌کند، کمال عطا می‌کند،

حیات عطا می‌کند، رشد عطا می‌کند، این ایجاد است؛ منتها کان ناقصه است و بازگشت کان ناقصه به کان تامه است، برای اینکه

چیزی را ایجاد و عطا می‌کند و چون ربوبیت «عند التحلیل» به خالقیت برمی‌گردد و ایجاد کون ناقص «عند التحلیل» به کون تام

برمی گردد و ایجاد کمال یک شیء «عند التحلیل» به اصل ایجاد برمی گردد، پس آنکه ربّ است، همان کس الّا و لابدّ خالق هم است.

برهان دوم آن است که اگر کسی خواست چیزی را بپروراند، باید از سه نظام آن باخبر باشد: نظام فاعلی، نظام داخلی و نظام غایی؛ اگر کسی خواست «الف» را بپروراند، باید بداند که «الف» از نظر مبدأ فاعلی به چه کسی وابسته است؟ ساختار داخلی آن چگونه است؟ به کدام سمت می خواهد برود؟ غیر از خالق اشیاء چه کسی از این سه نظام باخبر است؟ اگر کسی خواست زمین را بپروراند، باید بداند که زمین از نظر مبدأ فاعلی به چه کسی وابسته است؟ ساختار داخلی آن چگونه است؟ کجای آن آتشفشان است؟ کجای آن آب است؟ کجای آن خاک است؟ کجای آن سرد است؟ کجای آن گرم است؟ کجای آن گسل زلزله است؟ همه اینها را باید بداند؛ اگر کسی نیافریده باشد و از کُنه زمین باخبر نباشد، چگونه می تواند زمین را تدبیر کند؟ و اگر ندانست که زمین ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ [۱۴] به جای دیگر سفر می کند، چگونه زمین را می پروراند؟ آسمان هم همین طور است، دریا و صحرا همین طور است، انسان و فلک و ملک همین طور است. پروردگار هر چیزی الّا و لابدّ باید آفریدگار آن باشد. قسمت ۷/زمر-تسنیم

روایات معراج را که ملاحظه می فرمایید دارد که حضرت دید عده ای مشغول ساختن ساختمانی هستند، گاهی می سازند، گاهی می ایستند. حضرت فرمود اینها چه چیزی هستند؟ چرا گاهی می سازند؟ گاهی می ایستند؟ فرمود اینها دارند برای اهل بهشت خانه می سازند، هر وقت مصالح ساختمانی برسد، اینها این دیوار را می چینند، هر وقت نرسد، نمی چینند. فرمود مصالح ساختمانی چیست، فرمود مصالح ساختمانی این است، هر وقت مؤمنی بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، اینها مصالح ساختمانی آنجا است؛ [۳۵] معلوم می شود ساختمان آنجا را با کلمات الهی و با معارف می سازند نه با سنگ و گل.

قسمت ۱۰/ حدید

در روایات مربوط به کعبه این حدیث شریف هم مرحوم مجلسی (رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ) در بحار نقل کرد، هم دیگران آوردند که از امام ششم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سؤال می کنند، چرا کعبه را کعبه نامیدند؟ فرمود: چون مکعب شکل است، کعبه است. خانه ای که شش سطح داشته باشد، مکعب باشد، می گویند کعبه، این چون چهار تا دیوار دارد، یک سقف دارد و یک کف می شود کعبه. سؤال کرد، چرا حالا چهار دیوار دارد؟ فرمود: چون «بیت المأمور»، دارای چهار دیوار است. سؤال شد که چرا بیت المأمور دارای چهار دیوار است؟ فرمود چون عرش دارای چهار گوشه است و چهار ضلع است. سؤال شد که چرا عرش دارای چهار گوشه است؟ فرمود: «لِأَيِّ شَيْءٍ بَنَىٰ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَعْبَةَ مُرَبَّعًا قَالَ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ أَرْبَعَةٌ»؛ چون آن کلماتی که مبنای دین است، چهارتا است؛ «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ». [۳۶] این حدیث چقدر به انسان فروغ می دهد! کسی مکه مشرف می شود که دور

همین کعبه بگردد، دیگری مکه مشرف می‌شود که کلمات اربعه در او متحقق بشود و «بینهما» هم مراتب است؛ معلوم می‌شود برای هر چیزی که در جهان طبیعت است، ریشه در آن عالم دارد و بر ما است که به آن ریشه‌های عالی آن برسیم، این ظواهر را انجام بدهیم که کم‌کم به آن عمق راه پیدا کنیم. قسمت ۱۰/ حدید

یک حمل اولی داریم و یک حمل شایع، حمل اولی آن است که معمول بر موضوع صادق است در فضای مفهوم و حمل شایع هم ترتیب اثر خارجی است که وجود خارجی دارد. گاهی حمل اولی به حمل شایع دو دلیل یک‌جا صادق نیست؛ مثلاً کلمه «فرد»، این «الفردُ فردٌ» به حمل اولی، اما «الفردُ کلیُّ» به حمل شایع، چرا کلی است؟ برای اینکه کلمه «فرد» بر خیلی‌ها صادق است؛ زید فرد است، عمرو فرد است و بکر فرد است، اما زید «شخصٌ» به حمل اولی و «شخصٌ» به حمل شایع؛ اما «فرد» و «شخص» و مانند اینها، شخص «شخصٌ» به حمل اولی و «کلیُّ» به حمل شایع، چون شخص بر خیلی‌ها صادق است؛ زید شخص است، عمرو شخص است، بکر شخص است. فرد، فرد است به حمل اولی و «کلیُّ» است به حمل شایع؛ زید فرد است، عمرو فرد است، بکر فرد است. غیر متناهی، غیر متناهی است به حمل اولی و متناهی است به حمل شایع، برای اینکه ما اگر غیر متناهی را درک می‌کردیم که در ذهن ما مفاهیم دیگر نبود! در ذهن ما مفاهیم فراوانی است که یکی از آنها مفهوم غیر متناهی است، در کنار مفهوم غیر متناهی مفهوم «شَجَرٌ» است، «حَجَرٌ» است، «انسان» است، «فَرَسٌ» و «بَقَرٌ» است، اگر آن غیر متناهی به حمل شایع بود که دیگر جا برای غیر نمی‌گذاشت! پرسش: اینکه فرمودید خداوند بر پیامبر تجلی کرد او مدهوش شد، منظور در مرحله سوم است؟ پاسخ: بله. پرسش: یعنی فیضی برتر از پیامبر وجود دارد، با اینکه صادر اول است؟ پاسخ: بله، صادر اول است؛ تا حال این قدر تجلی کرده است، از دست خدا که فیض تمام نشده است! پرسش: برتر از پیغمبر هم می‌شود بود؟ پاسخ: بله، برتر از پیغمبر! مرتب دارد می‌گوید: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [۱۸] پس برتر از پیغمبر هم هست، اگر نبود که نمی‌گفت: بگو ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾! فاصله بین صادر اول و ذات اقدس الهی فاصله نامتناهی است، ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾! تا ابد بهشت‌ها که هست، ازلیتی که هست، فیوضات ازلی که بر روح مطهر حضرت نازل می‌شود ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ که باز متناهی است! آنچه حضرت می‌گیرد متناهی است، آنچه نگرفته است هم نامتناهی است؛ ولو ابدیت بهشت را حضرت درک بکند، باز یک موجود ممکن است و محدود! آنچه گرفته است متناهی است، آنچه نگرفته است نامتناهی است، اگر - مَعَاذَ اللَّهِ - دارایی خدا به دو قسمت تقسیم شود، یک قسمت آن است که تجلی کرده به نام عالم و یک قسمت آنکه در غیب است و تجلی نکرده، اگر آن مقداری که تجلی نکرده هم محدود باشد، مجموع دو محدود می‌شود محدود، پس آن مقداری که تجلی نکرده و از غیب به ظهور نرسیده، نامتناهی است؛ تا ابد هم ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ بگوید، باز هم فیض خدا نامتناهی است. پرسش: در مورد علت استحاله یک فیض نامحدود بفرمایید؟ پاسخ: نامحدود که دیگر ممکن نیست، می‌شود واجب! اگر چیزی ممکن شد، صدر و ذیلی دارد! اگر یک شخص است و اگر نامحدود شد باید با همه باشد و اگر نامحدود شد که جای برای غیر

نمی‌گذارد! الآن شما یک خط نامحدودی را که فرض کردید، در امتداد این خط دیگر خطی نیست؛ اگر خطی باشد، باید در کنار آن باشد؛ یعنی در طرف راست یا چپ آن و اگر سطحی فرض کردید که این سطح نامتناهی است، دیگر سطحی در عالم نخواهد بود! مگر اینکه بالاتر از آن باشد که بشود ارتفاع یا پایین‌تر از او که بشود عمق و اگر حجمی فرض کردید که این حجم نامتناهی است، دیگر جسم دیگر ندارید! نه در طول آن، نه در عرض آن، نه در ارتفاع آن و نه در عمق آن، چون حجم همه را پُر کرده است. اگر یک شخص نامتناهی باشد، آن وقت جا برای غیر که نمی‌گذارد! فیض خدا نامتناهی است و در قبال فیض چیزی دیگر نیست! هر جا که برویم - قبل از این عالم، بعد از این عالم و ابدیت این عالم - همه فیض خداست و در قبال فیض خدا که چیزی نیست! اما وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یک موجودی است متناهی، هر چه هم بگوید: ﴿رَبِّ زِدْنِي﴾ باز متناهی است! انبیای دیگر هستند، اهل بیت هستند و همه اینها چون هستند، او یک موجود برتری است؛ اگر به مقام امکان آمد، می‌شود متناهی و اگر به صُقع ربوبی برگشت می‌شود نامتناهی. قسمت ۶/دخان/تسنیم

در تمام کارهای خیر یک امر ابدی در آنجا ظهور می‌کنند، - معاذالله - کار اگر خیر نباشد باطل باشد، آن را خدا می‌فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [۷] آن دیگر کار نیست؛ اما کارهای خیر همه آنها «لوجه الله» است. در سوره مبارکه «انسان» وقتی درباره اهل بیت (علیهم السلام) سخن به میان می‌آید، فرمود: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ [۸] «وجه الله» هم یک امر ابدی است، در همه مواردی که قرآن کریم فنای موجودات را نام می‌برد «وجه الله» را استثنا می‌کند ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [۹] و یا ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ آتٍ فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [۱۰] «الله» بالاتر از آن است که استثنا بشود، اصلاً در فهم و ذهن کسی نمی‌آید تا ما بگوییم همه چیز مُردنی است مگر «الله»، همه چیز از بین می‌رود مگر «وجه الله»، «فیض الله»، «عنایت الهی»، «اشراق الله»، «افاضة الله» و مانند آن.

کارهای خیر ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ است، این «وجه الله» روح این کار خیر است، این را زنده نگه می‌دارد. اگر روح، زنده بود بدن برای همیشه زنده است. اگر کسی کاری را کرد گفت: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾؛ این روح هم که می‌تواند ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ را درک کند «الله» را نمی‌تواند درک کند، این کار را گفت: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ این «وجه الله» روح این کار می‌شود، این مدرسه‌سازی، خیر دادن و جامعه را روشن کردن اینها خیر است. اگر کسی این را ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ انجام داد این «وجه الله» روح این کار می‌شود، روح وقتی زنده باشد بدن برای همیشه زنده است.

بنابراین درست است که ما عمرمان محدود است کارمان محدود است؛ اما از طرفی مثل آن رودخانه‌ای هستیم که به دریای نامتناهی وصل هستیم. اگر کسی بگوید این رودخانه چگونه ابدی است؟ جوابش این است که درست است رودخانه محدود است

ابدی نیست، ولی به ابدی وصل است. اگر ما کار را ﴿بِوَجْهِ اللَّهِ﴾ کردیم، این ﴿بِوَجْهِ اللَّهِ﴾ که از بین نمی‌رود، روح این کار به

وسیله ﴿بِوَجْهِ اللَّهِ﴾ تا ابد زنده است، آن وقت می‌شود ره توشه برای ابد. قسمت ۴/طور/تسنیم

اینکه می‌گویند: «یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود»؛ این جمله دومی، تفسیر اولی است. یکی بود معلوم است؛ اما

یکی نبود، خدا یکی نیست که دومی داشته باشد. یکی بود؛ یعنی همین خدا که یکی بود، یکی عددی نبود، «وَحَدَانِيَّةُ الْعَدَدِ».

[۱۰] در بیانات نورانی امام سجاد (علیه السلام) دارد، خدا یکی نیست؛ نه مثل اینکه بگوییم، یک درخت، یک انسان، یک ستاره، یک

شمس و یک قمر؛ یعنی یکی عددی نیست که زیرمجموعه کم باشد. یکی بود، اما یکی نبود؛ یعنی یکی شخصی الهی بود، یکی

عددی نبود؛ آن‌گاه این را جمله بعد تفسیر می‌کند، غیر از خدا کس دیگری نبود، اما اینکه می‌گوییم خدا یکی بود، یکی آن طور

نیست که بگوییم، زید یکی بود، عمرو یکی بود، آسمان یکی بود، درخت یکی بود، قمر یکی بود، شمس یکی بود، بلکه یکی بود، اما

یکی نبود؛ یعنی وحدت او وحدت عددی نبود. حالا این ذات اقدس الهی که می‌گوییم «لا اله الا الله»، توده مردم که غیر از این

درک ندارند و ما هم موظف نیستیم که آن حرف‌های قلمبه سلمبه را به اینها بگوییم. مرحوم صدوق نقل کرد که یک شخص

عادی آمده، عرض کرد «دلنی عن التوحيد»، فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ»؛ همین که دارید توحید است. اما در روایت دیگر نقل کرد

که هشام خدمت حضرت مشرف شد، خود حضرت ابتدائاً از او سؤال می‌کرد: «أَتَنْعَتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؟» آیا خدا را نعت

می‌کنی؟ عرض کرد بله «یا بن رسول الله»، فرمود: «هَاتِ»؛ خدا را نعت کن، می‌خواهم ببینم چطور نعت می‌کنی، عرض کرد: «هُوَ

السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» حضرت نقض کرد، فرمود: «هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ»؛ این طور که شما می‌گویید سمیع است، دیگران

هم سمیع هستند، بصیر است دیگران هم بصیر هستند، عرض کرد، «یا بن رسول الله»، پس چطور من خدا را وصف کنم؟ فرمود:

نگو «سمیع» است، نگو بصیر است، نگو «علیم» است، فرمود: «نُورٌ لَّا ظِلْمَةٌ فِيهِ وَحَيَاةٌ لَّا مَوْتٌ فِيهِ وَعِلْمٌ لَّا جَهْلٌ فِيهِ» [۱۱] او علیم

نیست، او علم است. این کجا، آن کجا! همه که هشام نمی‌شوند. فرمود ما حرف‌هایی داریم احادیثی داریم که «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ

مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ [۱۲].» قسمت ۲۶/زمر تسنیم

دو برهان قرآنی بر ضرورت توکل بر خدای سبحان

فرمود وقتی «کان» تامه «ثابت شد که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، «کان» ناقصه هم می‌شود ﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾، چه شما

بخواهی و چه نخواهی، او که منتظر نیست تا شما توکل کنی، او خودش مدیر و مدبر است، چه بهتر که با او کنار بیایی و او را

وکیل قرار دهی، چرا؟ دو تا برهان در مسئله است: یکی مسبوق سابق بر این، یکی لاحق بر این، چرا بر او باید توکل کنیم؟ برای

اینکه او ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است، طبق دو برهان اقامه شده که «الله» پروردگار است: یکی اینکه بازگشت ربوبیت به خالقیت است،

یکی تلازمی که بین ربوبیت و خالقیت است. قبلاً فرمود: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، بعد هم می‌فرماید: ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ﴾؛

«مقالید» هم همان طور که در بحث های روز گذشته ملاحظه فرمودید، جمعی است که مفرد ندارد، به معنای کلید است. برخی ها خواستند بگویند جمع «إقْلید» است و «إقْلید» «مُعَرَّب کلید است «علی غیر قیاس»، «إقْلید» به «مقالید» جمع بسته شد. برخی ها خواستند بگویند این رومی است، جمع «أقْلیدس» است، این «سین» در آنجا پسوند نسبت است، آن هم به همین معناست. قول سوم آن است که این جمع «مِقلاد» است «علی غیر قیاس»، «مِقلاد» هم یعنی نکاح، کلّ جهان با نکاح دارد اداره می شود. کلّ جهان، چه گیاهان، چه انسان، چه حیوان و چه ابرها اینها نکاح می شود، ابر ماده با ابر نر؛ این علمی که مربوط به هواشناسی، محیط شناسی، ابرشناسی و باران شناسی است، آیات فراوانی دارد که اولّ یک نسیم مختصری وزش پیدا می کند، بعد این نسیم به صورت باد درمی آید، بعد کم کم ابر تولید می شود؛ همان طوری که خدای سبحان انسان را نر و ماده آفرید، مذکر و مؤنث خلق کرد؛ ابرها را هم این گونه آفرید؛ ابرها بعضی ماده و بعضی نر هستند، بعضی مذکر و بعضی مؤنث هستند؛ بعد در همان فضای سپهر، ازدواجشان را برقرار می کند، ابر نر و ماده نکاح می کند و یکی باردار می شود، وقتی که یکی باردار شد و حامل باران شد، برای او رَحِم درست می کند که شلنگی نبارد، وقتی رَحِم درست کرد، کم کم در فرصت مناسب زایمان می فرماید: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ [۲۱] این ابر اگر خلال نباشد، لابه لا نباشد، شلنگی باشد که مزرع و مرتعی نمی ماند، فرمود این کارها را ما می کنیم. پس او کلید دستش هست، حالا یا «مقالید» جمعی است که اصلاً مفرد ندارد «کما ذهب إليه غير واحد»، یا جمع «إقْلید» است «علی غیر قیاس» که «إقْلید» مُعَرَّب کلید است، یا جمع «أقْلیدس» «که بعید است و این استبعاد بجاست، یا جمع «مِقلاد» به معنای نکاح است «کما ذهب إليه بعض». ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. قسمت ۴۲/ زم/تسنیم

اثبات توحید ربوبی با پذیرش توحید در خالقیت

اگر او خالق است مدیر هم اوست، چرا؟ برای اینکه ربوبیت به دو تا حدّ وسط به خالقیت برمی گردد. معیار در تعدّد و وحدت برهان، تعدّد و وحدت، حدود وسطاست؛ اگر ما یک حدّ وسط داشتیم، یک برهان است ولو به چند صورت تقریر شود؛ اگر دو تا حدّ وسط داشتیم، دو تا برهان است و اگر سه حدّ وسط بود، آن هم سه تا برهان. معیار در وحدت و تعدّد برهان، اصغر و اکبر نیست؛ معیار در تعدّد و وحدت برهان حدود وسطاست، اگر ما چند تا حدّ وسط داشتیم چند تا برهان خواهیم داشت. اینجا هم ذات اقدس الهی اصل را وحدت خالقیت قرار داد فرمود شما که قبول دارید که «الله» خالق است، باید آلا و لابد قبول کنید که «الله»، رب است، چرا؟ برای اینکه ربوبیت طبق یک حدّ وسط به خالقیت برمی گردد و عین خالقیت است، طبق حدّ وسط دیگر لازمه خالقیت است، برای اینکه ربوبیت یعنی چه؟ یعنی تدبیر، تربیب، غیر از تربیت است، رب بود غیر از مربّی بودن است، این یکی مضاعف است آن یکی ناقص است؛ تلازمی در اهداف و کارها هست، اما این چنین نیست رب؛ یعنی مربّی، رب یعنی مدبّر؛ یعنی سبّد؛ یعنی مالک؛ لازمه تربیب که مضاعف است آن تربیت هم است، فرمود رب است یعنی چه؟ می پروراند؛ می پروراند یعنی چه؟ یعنی کمال عطا

می‌کند. اگر کمال عطا می‌کند که «کان» ناقصه است؛ پس همان طوری که اصل هستی را افزایه کرد، شده خالق، این کمال را هم که امری اعتباری نیست، بلکه امر حقیقی است، آن را هم ایجاد می‌کند، پس او خالق است. آلا و لابد ربوبیت به خالقیت برمی‌گردد، چیزی را ایجاد می‌کند، به این شخص عطا می‌کند، می‌شود خالق. پس اگر شما قبول دارید که «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»، باید بپذیرید که «رب کل شیء» هم «الله» است، به دنبال ارباب متفرقه چرا می‌روید؟ این برهان اول که ربوبیت آلا و لابد به خالقیت برمی‌گردد.

لازمه توحید ربوبی پذیرش توحید در خالقیت

برهان دوم این است که اگر کسی بخواهد چیزی را بپروراند، باید از هویت آن، حقیقت آن، لوازم و آثار و منشأ و نتیجه آن باخبر باشد. چه کسی خبر دارد که زمین از چه چیزی خلق شد؟ آسمان از چه خلق شد؟ انسان از چه خلق شد؟ چه کسی خبر دارد؟ تنها کسی که از هویت این اشیا باخبر است خالق اینهاست؛ حدّ وسط برهان دوم تلازم است نه عینیت؛ لازمه رب بودن این است که رب خالق باشد، چرا؟ برای اینکه او اگر بخواهد زمین را بپروراند، باید از هویت و اصل، فرع، خصوصیت، کیفیت و بازدهی زمین باخبر باشد، چه کسی از زمین باخبر است غیر از خالق زمین؟ اگر کسی بخواهد ربّ انسان باشد، باید از هویت انسان باخبر باشد، چه کسی از هویت انسان باخبر است غیر از خالق انسان. بر اساس تلازمی که بین کان تامه و کان ناقصه است، یک؛ بر اساس تلازمی که بین ربوبیت و خالقیت است، دو؛ هر تقریبی که بشود - این یک برهان درمی‌آید؛ یعنی برهان دوم است - آلا و لابد رب باید خالق باشد.

بازگشت وکالت الهی به ربوبیت و ضرورت توکل بر او

لذا بعد از اینکه فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بلافاصله فرمود: «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ این وکالت الهی به ربوبیت او برمی‌گردد، به «کان» ناقصه برمی‌گردد، به «کان» تامه که بر نمی‌گردد. او وکیل است، حالا که او وکیل است پس بر او توکل کنید، اگر او وکیل است او مدیر و مدبّر است، او اداره می‌کند، کار را به او بسپارید و او هم وقتی بخواهد کاری انجام بدهد، گاهی با عوامل دیگر دستور می‌دهد، گاه با اعضا و جوارح شما دستور می‌دهد. در آن بیانات نورانی حضرت امیر که بارها ملاحظه فرمودید این است که فرمود: «واعلموا عباد الله» «أَنَّ جَوَارِحَكُمْ جُنُودُهُ»، این چنین نیست که خدای سبحان اگر بخواهد به شما کمک کند حتماً دیگری را وادار می‌کند که مشکل شما را حل کند؛ گاهی با دست و اعضا و جوارح و زبان و بنان و بیان شما مشکل شما را حلّ می‌کند، این خدا را بخواهید، حالا چرا دیگری بیاید مشکل ما را حل کند؟ فرمود: «واعلموا عباد الله»، «أَنَّ جَوَارِحَكُمْ جُنُودُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ» [۳۳] این هم وعده است هم وعید. ما دلمان می‌خواهد که مشکل ما به دست یک کسی حل شود چرا او؟ این کم‌همتی است که ما توقع داشته باشیم مشکل مالی یا غیر مالی ما به دست دیگری حل شود، دست دیگری هم سرباز خداست، دست ما هم سرباز اوست. فرمود: دستی بدتر از دست بگیر نیست، فرمود: «أَلَيْدُ الْعَلِيَّاءِ خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السَّفَلِيَّاءِ» [۳۴] ما در دعاها مواظب باشیم؛ این بیان چقدر

بیان شیرینی است که وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) فرمود: «ان الله سبحانه و تعالیٰ یحبّ معالیٰ الأمور و ینکره سفسافها» [۳۵] همت بلند، فکر بلند، نظر بلند، این را دوست دارد. خدایا! تو که می‌توانی مشکل را حل کنی، این یک؛ همه جهان سربازان تو هستند، دو؛ من هم که جزء سربازان تو هستم، سه؛ مشکل مرا به دست خود من حل کن، چهار؛ حالا چرا دیگری نباید مشکل مرا حل کند؟! توقع ما در دعاهایمان باید ظهور کند و اگر این شد، شد؛ چه اینکه - معاذ الله - اگر خدا خواست کسی را بگیرد همین طور است، اگر خدا خواست - معاذ الله - کسی را تنبیه کند، لازم نیست از جای دیگر سرباز بیاورد، با دست و زبان و پای آدم، آدم را رسوا می‌کند، آدم حرفی می‌زند رسوا می‌شود، جایی می‌رود رسوا می‌شود، چیزی را امضا می‌کند رسوا می‌شود، فرمود با دست شما، شما را می‌گیرد، با دست شما مشکل شما را حل کند. این هم اثر اخلاقی دارد، هم آن اثر علوّ همت را به همراه دارد. فرمود: اگر این است پس به او توکل کنید. پس برهان مسئله این است که «کان» تامّه برای او، «کان» ناقصه برای اوست، ﴿وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾ [۳۶] از دیگری هیچ کاری ساخته نیست؛ البته منکر سببیت نیستیم، منکر وسیله نیستیم، منکر کارکردن نیستیم؛ اما باید بدانیم، همه اینها سربازان او هستند، ما هم جزء سربازان او هستیم، کار ما به دست خود ما حل شود، چرا حالا کار ما به دست دیگری حل شود؟! در کنار سفره دیگری بنشینیم؟! این همت بلند در دعاهاى ما هم باید ظهور کند.

قسمت ۴۱/زمر/تسنیم

شما این یک صفحه سوره مبارکه «بقره» را حداقل ده بار ببینید، سخن در این نیست که ما حضرت آدم را به «ملاً اعلیٰ» بردیم و آن‌جا به فرشته‌ها گفتیم سجده کنید؛ بعد از اینکه حضرت آدم را در زمین آفرید - قصه آن از آیه سی به بعد است - طلیعه قصه این است که ﴿وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَنْتَ جَاعِلٌ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ یَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾ که خدا فرمود: ﴿اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ فرمود من می‌خواهم در زمین خلیفه قرار بدهم این اصل اول؛ حالا در زمین خلیفه قرار داد، همین خلیفه‌ای که در زمین است مدرسه او هم در زمین بود ﴿وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا﴾ یعنی آدمی که در زمین خلق کرد خدا این را به آسمان‌ها برد آن‌جا تعلیم داد یا در همین زمین تعلیم داد؟ ﴿وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا﴾ این مقطع دوم، مقطع سوم: ﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ﴾ [۱۳] خدای سبحان این حقایق «اسماء» را به فرشته‌ها عرضه کرد و از آنها سؤال کرد اینها چه هستند؟ ﴿فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ﴾؛ اگر شما راست می‌گویید و می‌توانید خلیفه من باشید، چون من با اسمای خودم کار می‌کنم - این «وَ بِاَسْمَآئِكَ الَّتِی مَلَأْتُ اَرْكَانَ كُلِّ شَیْءٍ» [۱۴] که در دعای «کمیل» و مانند «کمیل» هست - من با «اسماء» کار می‌کنم.

تبیین مظهر اسمای الهی بودن ائمه اهل‌بیت (علیهم السلام)

اینکه ائمه (علیهم السلام) فرمودند ما مظهر اسمای الهی [۱۵] و مظهر «کلمات تامات» [۱۶] هستیم همین است؛ ما با اسم خدا سر و کار داریم و از اسم خدا کمک می‌گیریم، به اسم خدا! درست است «بِاللَّهِ» توکل می‌کنیم، «بِاللَّهِ» معتصم هستیم، «بِاللَّهِ» متوسل هستیم، اما می‌گوییم **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾** و اسم یعنی اسم، این «باء» چه برای استعانت باشد و چه برای غیر استعانت باشد ما با اسم خدا کار داریم؛ اسم خدا هم لفظ نیست یک، مفهوم نیست دو، اعیان خارجی نیستند سه، اینها ولو انبیا و اولیا باشند مظاهر اسمای الهی هستند چهار. ما در مرحله چهارم از پشت چهار پرده صدا می‌زنیم این الفاظ، اسماء الأسماء الأسماء و آن اسمایی که «مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» کارساز است. ما با اسم زندگی می‌کنیم و از اسم خدا کمک می‌گیریم؛ اینکه می‌گوییم «یا رازق»، «یا خالق» و «یا شافی»، این شافی یک لفظ است یک، مفهوم دارد دو؛ این لفظ و آن مفهوم کارساز نیستند و مظهر این شافی که اولیای الهی هستند کارساز نیستند، اینها وسیله می‌باشند سه، اینها مظهر آن ظاهر هستند و آن ظاهر کارساز است و ما با آن کار داریم؛ اینکه فرمود: **﴿سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ﴾** [۱۷] نه لفظ را و نه آن مفهوم ذهنی که در اذهان همه است، اینکه ائمه فرمودند ما مظاهر «اسمای حسنا» هستیم؛ یعنی ما در مرحله سوم هستیم و آن «اسمای حسنا» در مرحله چهارم است، ما با آن مرحله چهارم کار داریم **﴿سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾**، **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾** چه «باء» برای استعانت باشد و چه «باء» برای ابتدا باشد، ما با آن اسمی کار داریم که «مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» که ائمه مظهر آن هستند؛ نه با لفظ، نه با مفهوم، نه با اولیای الهی، چون اولیای الهی وسیله هستند و ما به آنها توسل می‌جوییم، آنکه کارساز است همان **﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾** [۱۸] است، البته این لفظ به احترام آن مفهوم، این مفهوم به احترام آن مصادیق، این مصادیق به احترام آنکه مظهر آن ظاهر هستند قداستی دارند که حتی بی‌وضو نمی‌شود دست زد، اینها سر جایشان محفوظ هستند؛ اما آنکه کارساز است و ارکان عالم را اداره کرده است، قسم چهارم است.

این «اسماء» را هر کسی نمی‌تواند یاد بگیرد، حتی ملائکه؛ لذا وقتی **﴿عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾** فرشته‌ها عرض کردند **﴿لَا عَلِمَ لَنَا﴾** که همه اینها در همین زمین اتفاق افتاده؛ یعنی مادامی که حضرت آدم از «حمأ مسنون» در زمین خلق شد، **﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾** شد، تعلیم «اسماء» شد، آدم در زمین بود که این «اسماء» به فرشته‌ها عرضه شد و آدم باخبر است. از فرشته‌ها سؤال شد که **﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾** عرض کردند ما آشنا نیستیم، خدای سبحان به همین آدمی که در زمین هست می‌فرماید: **﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾** فرشته‌هایی که در «ملاّ اعلی» هستند با آدم زمینی دارند صحبت می‌کنند، در مدرسه آدم زمینی زانو زدند و آدم زمینی اسمای الهی را در حدّ «انباء» و نه در حدّ تعلیم به فرشته‌ها یاد داد که همه اینها نشان می‌دهد «تمثّل» است. قسمت ۷/ص/تسنیم

نتیجه گیری

بعد از اقرار به وجود حق و حقیقت در عالم وجود این سوال مطرح میگردد که حق از چه مبدا و مقصدی برمی انگیزد و لذا آفرینش و هستی طرح میگردد .

در اجمال با عنایت به متن در می یابیم که همین که هستی، وجود دارد و هر کس مقرر به وجود خویش است اقرار به وجود خداوند حاصل میشود به همین سادگی .

لذا همین وجود الله است که همه هستی را روشن می نماید و با معنی میسازد الله نور السماوات والارض.

در ادامه مباحث از این نتایج بهره مستقیمی حاصل خواهد شد که سایر مسائل و شبهات و سوالات بر اساس آن مطرح میگردد.